

سربازِ نهم

محسن احمدی مهر

سرشناسه	:	احمدی مهر، محسن، ۱۳۴۸ -
عنوان و نام پدیدآور	:	سرباز نهم / محسن احمدی مهر.
مشخصات نشر	:	اصفهان: سرو چمن، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	:	۲۱۲ ص.
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۲۵۶۲-۶۴-۰
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیا
موضوع	:	داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۲ س۴ ۸۴/ح ۸۳۳۴ PIR
رده‌بندی دیویی	:	۶۲/۳۴۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۳۳۰۰۳۴



انتشارات سروچمن

اصفهان: ۰۹۱۳۳۲۸۷۴۹۴

E-mail: sarve.chaman@yahoo.com

سرباز نهم

محسن احمدی مهر

مدیر تولید: سیدالیااس صالحیان

صفحه آرا: مریم عباسی فر / طرح جلد: محمد فرخی

چاپ اول: ۱۳۹۳ / شمارگان ۱۰۰۰ نسخه / بها: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۶۲-۶۴-۰

پیشگفتار

خانواده‌ای را دیدم که برای تماشای سریال خارجی ... در تکاپو هستند و ثانیه‌شماری می‌کنند.

و پدری را که برای بُرد تیم حبیبش نقل و شیرینی و روزه نذر کرده بود و شادمان و سرخوش بار پدری تیمی که ۳ امتیاز گرفته و در جدول رده‌بندی یک پله صعود کرده!

و آن دختری که عکس هنرپیشه حبیبش را معطر کرده و همچون شیشه لای پنبه در کیفش محفوظ داشته و مدام در حفظ و حراست از آن است!

پسرکی که وقتی میهمانی به خانه‌شان وارد می‌شد سبزه را در فضای سرد مجازی به زیر انداخته بود و هوش نبود که سلاخی می‌چیه؟! میهمان کیست؟ حرمتش چیست؟

آری می‌بینی و می‌اندیشی و نمی‌یابی پاسخی برای آن چراهایی که رنگ باخته بود و شنیدنی‌هایی که بسان سنگ گداخته.

نسل امروز ما نسلی است که استعمار از دیرباز برای تک‌تک آنها قسم خورده تیشه به ریشه زند و عزم راسخ نموده که با انواع

جنگ‌های سایبری و تبلیغاتی و فرقه‌گرایی و ... تحت استعمار خود درآورد و حریم را بردارد و حرمت‌ها را به یغما برد.

چگونه می‌توان ترسیم نمود و گره زد اینان را با نسلی که حماسه آفریدند در مدت‌زمانی که ۸ سال دفاع مقدس نام گرفت.

چه پاسخی می‌توان یافت برای چراهایت و سؤال‌هایی که چرا برای بچه‌های جنگ، که شب تا صبح و صبح تا شب در دل کمین دو الی چند روز محاصره می‌شدند. بچه‌هایی که بستر گرم و نرمشان چالها، پشته‌نخته‌سنگی یا بوته‌ای، رواندازشان اگر سرما نباشد و باران نیارد و آبی نیست و اگر سرما باشد و باران بیارد، چاره‌ای نیست. آب، غذا، قهوه همراه و غذا هر چه کرم خدا باشد. روزی‌رسان اوست. مهم مردن بود. کم و کیف غذا مهم نبود. فقط با کوچک‌ترین حرکت اضافی مورد اصابت گلوله داغ قرار می‌گرفتند.

بچه‌هایی که با وجدان خودشان عهد کرده بودند هر طوری شده از خاک پاک ایران دفاع کنند. نه در دل تاریکی و ظلمات، کیلومترها سینه‌خیز، بدون سر و صدا و دیدن پر از مین را می‌شکافتند و می‌رفتند و به دشمن نشان می‌دادند که این‌جا ایران است.

و هرکس بخواهد به این مرز و بوم تجاوز کند با مردانی روبه‌رو می‌شود که هراسی از هیچ چیز ندارند. عراقی و یا هر ملیتی دیگر هر دشمنی در هر هیبتی.

چرا...؟ چرا...؟ برای اینان کسی ارزشی قائل نشد. آیا آنان اسطوره نبودند. مرد نبودند که با تمام وجودشان با کم‌ترین امکانات و اسلحه، بدون توقع و چشم‌داشتی، از ایران دفاع کردند،

که به دشمنان اعلام کنند این‌جا ایران است. بیشه شیران و رزم‌آوران تاریخ

اینان از تبار کوروش کبیرند، کوروشی که قانون مدنیت را، قانون صلح و دوستی را هزاران سال پیش وضع کرد و به جهانیان اعلام نمود. اینان زیر پرچم ولایت مولا علی، حیدر کرارند و عاشقان حسین و ذکر لبشان یا ابوالفضل است.

چرا برای اینان که از جنگ بازگشتند. کسی دست تکان نداد. نقل بر سرشان نریختند و چراغی روشن نکرد. آنان که گشتند...

خوش به حالشان را تند که درد نکشند.

رفتند که نبینند.

رفتند که آسوده باشند.

رفتند که رفتنی نباشند و آروری نماند داشته باشند.

و آنانی که بازگشتند...؟؟؟

وقتی خاطرات جنگ را برای اطرافیان تریه می‌کردند. از رشادت‌ها و شجاعت‌ها، از کمین رفتن‌ها از شداید‌ها که می‌رفتند و با خوشحالی اطلاعات دشمن را برای عملیات می‌آوردند. از به زبون کشیدن دشمن تعریف می‌کردند.

و بدون هیچ هراس و تردیدی به قلب دشمن می‌زدند و

کیلومترها از خط مقدم عراقی‌ها می‌گذشتند، آنها را دور می‌زدند و به آنها ضربه وارد می‌کردند. برایشان چند روز و چند کیلومتر، گرسنگی و تشنگی، خستگی مهم نبود، فقط به هدف خود فکر می‌کردند. مأموریتی که باید به نحو احسن انجام می‌شد. دفاع از ناموس و کیان خود تعریف می‌کردند. از بچه‌های خوب، مخلص،

بی‌ریا، باصفا و در خاطرات خود، وقتی به این کلمه جنگ می‌رسیدند. خاموش و لب فرو می‌بستند. چیزی نمی‌گفتند و شاید در ذهن خود برای این کلمه پاسخی نمی‌یافتند.
از مولا علی پرسیدند:

سخت‌ترین کلمه چیست؟ فرمود: ... جنگ.

ولی برای این کلمه چه چیزی می‌توان وصف کرد! شیمیای دهمان سلاح کثیف)

آری؛ هر چند در جنگ قوی باشی، بدن ورزیده و جنگ‌آوری داشته باشی. شجاع و ترس باشی، از تاریکی و میدان مین و کمین و ضد کمین، بهر کسی بهترین تاکتیک‌ها را به کار ببری و موفق باشی.

دشمن را در هر شن به زانو درآوری.
حتی اگر از مقر و پایگاه دشمن تانک و هلی‌کوپتر و خودرو غنیمت بگیری.

تکاور کوه و جنگل باشی.

کماندو هوا و زمین باشی.

تفنگ‌دار دریا و ساحل باشی.

رنجر جنگ‌های نامنظم باشی.

در مقابل این کلمه (ش، م، ر)

هیچی. هیچ.

وزیر خارجه اسبق انگلیس (زمان جنگ ایران و عراق) در مصاحبه تلویزیونی خود گفت: وقتی صدام به کویت حمله کرد و آن‌جا را اشغال کرد. غرب بر آن شد که او را از کویت بیرون کند و این کار را هم سریع انجام داد.

ولی وقتی به ایران حمله کرد. غرب از ایران حمایت نکرد. ایران اعتراض کرد و غرب سکوت اختیار کرد و حتی با فروش اسلحه به عراق، به صدام اعلام کرد که در حمایت اوست. ایران مقاومت کرد. با کمترین امکانات و نیروی کارآمد خود، ایستادگی نمود.

آری؛ فرماندهان جنگ ایران اغلب کم سن و سال بودند.

هفت چند سال داشت؟ جهان آرا؟

خراری چند سال داشت؟ عمرش می گذشت؟

شیرازی، باقری، باقری ها؟

احمد کاظمی، چپ؟ و...

ولی آن قدر درایت نداشتند و ساهوش بودند و پخته و حرفه ای

عمل می کردند که ما حیران ... صدام ناتوان بود.

همه فرماندهان جنگ جبهه های ایران جوانانی بودند، که گویی

سال های زیادی دوره های جنگ را گذرانده اند و جنگ و جنگ آوری

را در عرصه تاریخ دیده اند.

آری؛ این دشمن کثیف، وقتی خود را در مقابل نیروهای ایرانی

ناتوان می دید. به این سلاح روی می آورد. سلاحی که در ایشگاه

غربی ها بر علیه رزمنده های ایران به وحشی ترین حاکم زمان دیده

می دادند و او هم دریغ نمی کرد. برایش منطقه جنگی و غیر نظامی،

نظامی و غیر نظامی، شهر و روستا، بزرگ و کوچک بچه شیرخوار و

غیره فرقی نداشت. در هر شرایط از این دستاورد غرب استفاده می کرد.

و جنگ تمام شد.

آنان که رفتند و شهید شدند. مرگ سرخ را معنا کردند که از

الطاف خدا بود.

و آنان که زنده بودند باز گشتند. باز گشتی خاموش
 آری، باز گشتی دردآور
 یکی یکی، گوشه بیمارستان‌ها یا گنج خانه‌شان، بی سروصدا، حتی
 بدون زدن دور افتخار در حیاط خانه‌شان
 پس از تحمل سال‌ها درد و سختی و بدبختی پر کشیدند و رفتند.
 اطرافیان اغلب می‌گویند:
 او آدم نرم شد.
 آرام گرفت
 ولی مادرش باغ‌زار، که هرگز جوان رعناي خود را از یاد نخواهد برد.
 خانواده‌ای بی سرپرست و کودکی یتیم و با سؤالاتی که بعدها
 خواهد پرسید.
 جنگ یعنی چه...؟
 شهید کیست...؟
 شیمیایی چیست...؟
 و اطرافیان با عجله او را در دل خاک نمی‌کنند. در قطعه غیر
 نام‌آوران دیگر صدای نفس‌های سنگینش صدای آخ و وایش را
 کسی نمی‌شنود.
 عکسش را بر سینه دیوار فرسوده‌ای می‌چسبانند نه ایلا، کنند
 او دیگر نیست؛ او نه اسطوره بود و نه نام‌آور؛
 او فقط یک رزمنده بود.
 یک سرباز؛
 یک ایرانی
 صدای رسانه‌ای در نمی‌آید. مجری یا خبرنگاری دم نمی‌زند.
 عکاسی عکس نمی‌گیرد. و کاتبی هم نمی‌نگارد.

تا در دل تاریخ نماند.

فقط اگر کسی حوصله داشت و فرصتی بود و میلی دارد، برایش طلب آموزش کند.

همین کافی است، به همین سادگی.

و آنان که هنوز مانده‌اند و نوبتشان نشده تنها آرزویشان

امیدی برای رفتن؛

امیدی برای نجات؛

امیدی برای مرادی از این همه درد و رنج و تحمل؛

و امید نفعات مولاشان اباعبداله (ع).

تقدیم به آنان که:

شباب شور شیدایی هستند، ز گنبد مینایی

فهرست مطالب

۱۹	آشنایی
۶۸	جدایی
۱۰۶	شناسایی
۱۱۵	تنهایی
۱۷۴	فدایی
۱۸۶	بقایی